



# خانم وزیر

کتاب زندگی فرخ رو پارسا با کوشش منصوره پیرنیا هنگامی که دستگیری‌های پس از انقلاب اسلامی آغاز شد، فرخ‌رو پارسای در لندن بود. محمدجواد باهنر، محمد بهشتی و شیخ محمد مفتاح که از مشاوران "خانم وزیر" بودند، اینک در شمار دست درکاران رژیم جدید قرار داشتند. این نه بختی برای فرخ‌رو پارسای که چه بسا بدشانسی وی بود. به نوشته منصوره پیرنیا "این سه تن هر کدام نقاط ضعف و پرونده جیره‌خواری‌شان در نزد خانم پارسای موجود بود و باید به هر شکل که ممکن بود او را از میان بر می‌داشتند... در پرونده شیخ مفتاح عکسی بود که او را در حال تعظیم تمام‌قد به دکتر پارسای نشان می‌داد."



در باره کتاب خانم وزیر "خاطرات و دست‌نوشته‌های فرخرو پارسای"، نوشته منصوره پیرنیا. انتشارات مهر ایران-آمریکا؛ پاییز ۱۳۸۶

این، شصتمین کتابگزاری است که می‌نویسم و از آنجاکه اصطلاح "کتابگزاری" اینک جا افتاده و بسیاری آن را به کار می‌برند، بد نیست همین جا به چگونگی پیدایش آن در کیهان لندن اشاره‌ای شود.

به "کتابگزاری" نه در فرهنگ‌های معتبر مانند دهخدا و معین اشاره شده و نه تا جایی که جستجو کرده‌ام، پیش از این به کار رفته است. آنچه نیز در اینترنت زیر عنوان "کتابگزاری" یافت می‌شود، همگی به پس از تاریخ انتشار آن در کیهان لندن مربوط می‌شوند.

اوایل سال ۱۳۷۹ بود که هوشنگ وزیری، سردبیر وقت کیهان، در یک گفتگوی تلفنی موضوع یک ستون مستقل و ثابت را در معرفی و نقد کتاب مطرح کرد و من از آنجا که شیره هر کتابی را می‌کشم، از آن استقبال کردم ولی گفتم عنوان "معرفی" و یا "نقد" چندان رسا نیست. هوشنگ وزیری گفت مدتهاست برای چنین ستونی عنوان «کتابگزاری» را در نظر دارد که به نظرش فراگیر است.

به این ترتیب، نخستین "کتابگزاری" درباره کتاب "خاطرات تاج‌السلطنه" که پیش از این در سال‌های ۶۱ و ۷۱ توسط منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان و بعدها به

کوشش مسعود عرفانیان در سال ۱۳۷۸ منتشر شده بود، با این یادداشت کوتاه در ۱۴ مهر ۱۳۷۹ در کیهان شماره ۸۲۷ منتشر شد:

"ناشر می خواهد کتابش را بخرند، نویسنده می خواهد کتابش را بخوانند. کتابگزار می خواهد گزارشی از مضمون کتاب به خریداران و خوانندگان احتمالی ارائه نماید، بدون آنکه همچون خوابگزار به تعبیر آن پردازد. انتخاب نخستین کتاب برای ستون کتابگزاری کمی با وسواس همراه بود. سرانجام خاطرات زنی برگزیده شد که در شرایطی که اکثریت زنان ایران اعم از عوام و اشراف از نعمت سواد و امکان فعالیت در امور فرهنگی و اجتماعی محروم بودند، زندگی خویش را بی پروا به نگارش در آورد." اینک شصتمین کتابگزاری نیز به زندگی، خاطرات و همچنین دفاعیه یک زن اختصاص دارد. نخستین زنی که در ایران به وزارت رسید.

#### خبر کوتاه

روز پنجشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۹ روزنامه کیهان نوشت: "ساعت یک و نیم بامداد امروز فرخرو پارسای تیرباران شد." مرده شوی‌ها از شستن جسد وی خودداری کردند زیرا وی به نام "مفسد فی الارض" اعدام شده بود. زنان خانواده بودند که پیکر وی را شستند و دیدند که سه تیر به زیر سینه‌اش اصابت کرده و از پشت بدنش خارج شده است. این سرنوشت زنی بود که در خانه مادری چون فخرآفاق پراسی ناشر مجله "جهان زنان" و پدری چون فرخ‌دین پارسای از روزنامه‌نگاران بنام زمانه خود پرورش یافته بود. پدر و مادری که تلخی توقیف و تبعید را در کشاکش تناقضات دورانی که ایران راهی نوین را در پیش گرفته بود، چشیده بودند. مادر از پیشتازان مبارزه برای حقوق زنان و از یاران صدیقه دولت‌آبادی بود و پدر در شمار کسانی که زبان خود را نگاه نمی‌توانستند داشت.

منصوره پیرنیا در کتاب "خانم وزیر" که با عکس‌های متعدد و دیدنی همراه است پس از شرحی مفصل از خانواده فرهیخته فرخ‌رو پارسای بر اساس خاطرات، دست نوشته‌ها، مصاحبه‌ها و یادمانده‌های دیگران به آنچه بر سر وی در جمهوری اسلامی رفت، می‌پردازد.



فرخ رو پارسای در میان شاگردانش  
پیرنیا درباره یادداشت‌های خانم وزیر می‌نویسد: وی «در تابستان ۱۳۵۷ دست به نگارش  
زندگی نامه خود می‌زند و به نظر می‌رسد ترازنامه زندگی سیاسی پایان یافته‌ای را به

روی کاغذ می آورد. زندگی نامه‌ای که در حقیقت اعترافات یک بانوی اهل سیاست است. در این زندگی نامه و مخصوصاً یادداشت‌ها، نویسنده دیدی انتقادی و پراز نیش و گاهی گزنده دارد و زمانی به حد یک زن عاصی، ناراضی، خشمگین و تلخ می‌شود و به زمین و زمان ناسزا می‌گوید».

پیش از این اما فرخ‌رو پارسای یادداشت‌هایی را در سال ۱۳۵۵ و دو سال پس از برکناری از وزارت آغاز کرده بود که هرگز به پایان نرساند. وی در آغاز این یادداشت‌ها از جمله می‌نویسد: «جوانان امروز در فاصله سنین ۲۰ تا ۵۰ ساله ایرانی اکثراً مرا به خوبی می‌شناسند چرا که سال‌ها مربی و مدیر مدرسه و معاون وزارت آموزش و پرورش بودم. اولین زنی بودم که به مجلس رفتم و اولین زنی بودم که معاون و سپس وزیر شدم و تا کنون نیز تنها زنی هستم که در صف وزیران سابق می‌ایستم اما همه این‌ها ظاهر است و باطن زندگی زن ایرانی چیز دیگری است». و حقیقتاً فرخ‌رو پارسای در این قضاوت حق داشت چرا که تنها دو سال بعد زنانی که پوشیده در چادرهای سیاه به خیابان‌ها آمدند تا خود را داوطلبانه تسلیم یک حکومت دینی کنند، نشان دادند آنچه به عنوان حقوق فردی و اجتماعی زنان در قانون تضمین شده بود، تا چه اندازه با آنچه در ذهن جامعه و به ویژه خود زنان می‌گذشت، فاصله داشت.



< در میان آموزگاران تهران >

◆ راه طولانی

فرخرو پارسای در یادداشت‌های خود از زندگی خصوصی و اجتماعی و از وضعیت زنان ایران که حتی پاسبان نیز حاضر نمی‌شد با یک «ضعیفه» حرف بزند، می‌نویسد. وی که تحصیلات پزشکی و تخصص بیماری‌های کودکان را با همسر و فرزندان کوچک به پایان رسانده بود، ترجیح داد دبیر و مدیر دبیرستان بشود و به آموزش و پرورش بپردازد. فرخرو پارسای همزمان در فعالیت‌های جنبش زنان نیز حضور داشت و از اینکه استقلال این جنبش به دلیل دخالت‌های بالا از جمله «والاحضرت اشرف» از میان می‌رود، به شدت متأسف بود.

در «خانم وزیر» جا به جا می‌توان فشار روحانیان را دید که به شدت با دستیابی زنان به مسئولیت‌های بالای دولتی مخالفت می‌ورزیدند. در چنین شرایطی، فرخرو پارسای همزمان با تهیه برنامه‌های رادیویی، «سازمان زنان کارگر» را نیز سازماندهی کرد. وی پیش از آنکه به وزارت برسد، به عنوان نخستین زن به مقام معاونت پارلمانی وزارت آموزش و پرورش رسید. او در این باره می‌نویسد: «در شغل جدید خود احساس مسئولیت شدیدی می‌کردم زیرا که اگر من می‌توانستم از عهده انجام کار و وظیفه‌ام به خوبی برآیم در آینده راه برای زنان بیشتری برای ورود به قوه مجریه باز می‌شد و اگر موفق نمی‌شدم گناه بزرگی نسبت به زنان ایرانی مرتکب شده بودم».



< همراه با فرهنگیان >

در این میان اما ساواک نیز بیکار ننشست و گزارش می‌داد: «روحانیون از انتصاب خانم فرخرو پارسای به معاونت پارلمانی وزارت آموزش و پرورش ناراضی هستند و اظهار می‌دارند که این اقدام نوعی اهانت به مقام روحانیت است». جالب اینجاست که «همان روزها ساواک پرونده‌ای به شماره ۶۴۱۲۴» به نام فرخرو پارسای تشکیل داد. اسناد و مدارک این پرونده بعدها مورد استناد دادگاه انقلاب اسلامی در محکومیت و صدور حکم اعدام برای نخستین وزیر زن ایران قرار گرفت. ساواک حتی در گزارشی دکتر فرخرو پارسای را به بهایی بودن «متهم» کرد و او را از فرقه «ازلی» دانست. لیکن با وجود مخالفت برخی روحانیان و گزارش‌های ساواک، فرخرو پارسای به وزارت آموزش و پرورش رسید. منصوره پیرنیا در این مورد می‌نویسد: «دولت هویدا آماده می‌شود که یک وزیر زن را در کابینه خود بپذیرد. نخست‌وزیر با احتیاط پیش می‌رود و نظر تنی چند از علما را در این باره می‌پرسد و چند روز قبل از معرفی دکتر پارسای در شرفیابی به حضور اعلیحضرت عرض می‌کند که می‌خواهم خانم فرخرو پارسای را به عنوان وزیر آموزش و پرورش معرفی کنم. نظر آخوندها را هم پرسیده‌ام، حرفی ندارند. شاه نگاهی از سر سرزنش به نخست‌وزیر می‌کند و می‌گوید: حالا آخوندها هم آدم شدند!»

در تاریخ ششم شهریور ۱۳۴۷ نخستین زن در ایران به مقام وزارت می‌رسد.

### <> مشکلات سنتی <>

«حجاب» و «چادر» و رابطه دختر و پسر در آن دوران نیز هنوز مشکل بسیاری از خانواده‌های ایرانی بود. فرخرو پارسای در مقام وزیر چنین می‌نویسد: «در شانزده نقطه دورافتاده کشور ما دبیرستان‌های مختلف دخترانه و پسرانه داریم که دختر و پسر در کنار یکدیگر درس می‌خوانند و دخترها هم چادر بر سر نمی‌کنند. این نوع مدارس به اصرار من هم به وجود نیامده یعنی مثلا مردم شهر نقده برای دخترانشان مدرسه می‌خواستند و برای ما امکان فرستادن دبیر به آن منطقه نبود، گفتم: اگر دختران شما خواهان تحصیل در دبیرستان هستند با مسئولیت خود شما می‌توانند در دبیرستان‌های



پسرانه نامنویسی کنند. مردم هم راضی شدند و حالا دختر و پسر در یک شهرستان، آن هم در شهرستان نقده، با هم در یک مدرسه مختلط درس می‌خوانند و هیچ اشکالی هم پیش نیامده است ولی در مورد همین دخترها من مطمئن نیستم که وقتی از در مدرسه بیرون می‌آیند و به خانه خاله و عمه می‌روند، چادر به سر نکنند... چادر پوشیدن یک نوع تنبلی است... با هر کدام از این دخترها صحبت می‌کنید، هیچ کدام مایل نیستند چادر به سر کنند ولی محیط خانواده و کوچه و پس کوچه‌ها طوری است که آنها را وادار می‌کند که چادر بپوشند... باید دانست وضعی را که لباس ساری برای زنان هندی دارد، چادر برای زنان ایرانی ندارد... برای تنبلی و بی‌نظمی و لاپرواہی‌گری برخی از زنها خیال می‌کنند که چادر همه عیب‌ها را می‌پوشاند و حال آنکه چادر عیب‌ها را از بین نمی‌برد بلکه فقط روی عیب را می‌گیرد تا مردم آن را نبینند ولی عیب‌ها وجود دارد و روز به روز هم شدیدتر می‌شوند».



<> شاگردان مدرسه آمریکایی پیش از کشف حجاب <>



فرخرو پارسای در مورد حجاب نظر روشنی داشت: «چادر یک مانع روحی و مانع پیشرفت زن ایرانی شده است و حداکثر سوء تفاهم را در مورد معنی واقعی عفت و نجابت برای زن ایرانی به وجود آورده است و بیشتر مردها هستند که مانع پیشرفت زن‌ها می‌شوند و برای چادر تبلیغ می‌کنند. اگر مسئله عفت و نجابت آنطور که عده‌ای فکر می‌کنند فقط به چادر وابسته بود، در این صورت باید بگوییم که همه مردم دنیا غیر از مثلاً یک میلیون زن چادر بر سر، بی عفت و نانجیب هستند. در حالی که بسیار می‌بینیم که چه فجایع و بی‌عفتی‌هایی زیر پوشش چادر اتفاق می‌افتد». گزارش ساواک در مورد نظرات «خانم وزیر» درباره «چادر» نیز خوب به کار دادگاه انقلاب اسلامی آمد.



<> در میان فرهنگیان استان کردستان <>



## <> در میان زنان دانشگاهی <>

### ◆ انقلاب شکوهمند

در شور و حال انقلاب اسلامی اما حتی «خانم وزیر» هم در یادداشت‌های خود در تابستان ۵۷ به این نتیجه می‌رسد که «اسلامی که او بیان می‌کند به نظر من اسلام حقیقی است» و منظورش رهبر انقلاب اسلامی است. و می‌افزاید: «من معتقدم که هیچ چیز جز مذهب اسلام نمی‌تواند ما را از گردابی که سیستم گذشته برای همه تهیه دیده بود و خود نیز در آن غرق شد، نجات دهد». آیا وی پیشاپیش به دستگیری و محاکمه خود می‌اندیشید؟

هنگامی که دستگیری‌های پس از انقلاب اسلامی آغاز شد، فرخرو پارسای در لندن بود. محمدجواد باهنر، محمد بهشتی و شیخ محمد مفتاح که از مشاوران «خانم وزیر» بودند، اینک در شمار دست درکاران رژیم جدید قرار داشتند. این نه بختی برای فرخرو پارسای که چه بسا بدشانسی وی بود. به نوشته منصوره پیرنیا «این سه تن هر کدام نقاط ضعف و پرونده جیره‌خواری‌شان در نزد خانم پارسای موجود بود و باید به هر شکل که ممکن بود

او را از میان بر می‌داشتند... در پرونده شیخ مفتاح عکسی بود که او را در حال تعظیم تمام‌قد به دکتر پارسای نشان می‌داد».

اواخر بهمن ۱۳۵۸ فرخ‌رو پارسای، که گفته می‌شود برادرزاده‌اش سعید پارسای محل اقامت او را لو داد، دستگیر شد. در کتاب شرح مفصلی از دستگیری و محاکمه و دفاعیات «خانم وزیر» با استناد به گزارش‌های منتشر شده و هم چنین گفتگو و سخنان افراد و شخصیت‌های مختلف داده می‌شود. خود فرخ‌رو پارسای همچنان سایه ساواک را حتی در دادگاه انقلاب اسلامی نیز می‌دید و بر کاغذ یادداشت‌هایش که در کتاب کلیشه شده است نوشت: «این ساواک است که مرا محاکمه می‌کند».

اعتراض کشورهای خارجی و سازمان‌های بین‌المللی برای جلوگیری از اعدام فرخ‌رو پارسای مؤثر نیفتاد. منصوره پیرنیا آخرین دقایق فرخ‌رو پارسای را که حکومت وی را به خیال خود برای تحقیر همراه با یک روسپی معروف به «پری بلنده» به اعدام سپرد، چنین تصویر می‌کند:

پری بلنده «اندامی کشیده و بلند و موزون داشت و یک سر و گردن از مأمورین اجرای اعدام و میرغضب‌های خود بلندتر می‌نمود. پری چادرنمازی بر سر داشت... گونی کهنه‌ای را آوردند و بر سر و روی او انداختند. گونی کوتاه بود و قسمتی از ساق و مچ پای موزون پری از زیر چادر و گونی بیرون افتاده بود. گونی دیگری را آوردند و به بلندای پاهای او کشیدند و با طناب دور آن را بستند و به سرعت طناب پیچ‌اش کردند و طنابی بر گردن او انداختند و سر طناب را به درخت بستند و چون گوسفندی که بر درخت آویزان می‌کنند تا آن را سلاخی و قربانی کنند، طناب دار را بالا کشیدند...

گونی کهنه و کثیف و چرک‌آلود دیگری را آوردند و این بار معلم و پزشک، نخستین زن مدیر کل، نخستین زن وکیل مجلس شورای ملی، نخستین بانوی معاون وزیر و نخستین زن وزیر و مبارز راستین راه آزادی و تساوی حقوق زنان را به زور در گونی کردند و برای آن که دست و پایی نزنند، طنابی را بر پاهای او بستند و طناب دیگری را از روی گونی به دور گردن او پیچیدند و او را به درخت اعدام آویزان کردند. طناب دار را که بالا کشیدند، طناب پاره شد و فرخ‌رو پارسای، در فاصله یک متری به زمین افتاد. حالا دیگر به کلی از

حال رفته و بی‌هوش شده بود. طناب را از سر و رو و بدن او باز کردند و او را به داخل حیاط بردند و در کنار حوض کثیف و آب خزه گرفته‌ای مشت‌های آب بر سر و روی او زدند و مجدداً او را به هوش آوردند.



<> فرخ رو پارسای در دادگاه انقلاب اسلامی / حاکم شرع: محمدی گیلانی <>  
خانم پارسای که به هوش آمد نفسی به راحتی کشید و تصور می‌کرد... با پاره شدن طناب بی‌گناهی او نیز به اثبات رسیده و مورد لطف خداوندی قرار گرفته است. کمی آرام گرفته بود و دیگر گریه و زاری و ناله هم نمی‌کرد. پس از گذشت نزدیک به یک ربع ساعت مجدداً او را به محل قتلگاه بردند. کارش به جنگ تن به تن کشیده بود. این بار سیم قطور و مقاوم بکسل آوردند و به بالای درخت بستند و سپس سیم دار را بر گردن فرخ‌رو پارسای انداختند و چند جعبه خالی پپسی را زیر پای او گذاردند و دقایقی بعد یکی از دژخیمان مرگ لگد محکمی به جعبه‌ها زد و جعبه‌ها را از زیر پای خانم پارسای به گوشه‌ای پرتاب کرد...»

ساعت یک و نیم صبح روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۹ بود. سه تیر خلاص بر پیکر بی جان وی شلیک شد. فرخرو پارسای حتی در وصیت نامه بس کوتاه خود حقوق زنان را فراموش نکرد و نوشت: «دادگاه بین زنان و مردان تفاوت زیادی می گذارد و امیدوارم آتیه برای زنان بهتر از این باشد». وی خطاب به دادگاه انقلاب اسلامی و در دفاعیه اش بود که خواند:

یارب نظر تو بر نگردهد  
برگشتن روزگار سهل است  
نوامبر ۲۰۰۸  
منبع: سایت الفبا

روانش شاد و راهش پاینده باد